بررسی

بریریت؛ اگر خوش‌شانس باشیم

گروه اندیشه: در اوایل قرن بیستم رزا لوکزامبورگ به دنبال مارکس جامعه سرمایه‌داری را در دوراهی «سوسیالیسم یا بربریت» توصیف کرد و پرسید اگر بنا به انتخاب بریریت باشد، این بازگشت به بربریت در مرحله فعلی تمدن اروپایی به چه معناست؟ وقتی مارکس برای نخستین‌بار روایت اولیه این نظریه را تدوین کرد، آن را در چارچوب افق تاریخی و غایی تضادهای در حال انکشاف آن موقع قرار داد. به نظر مارکس این تضادها ناچار روزی در آینده‌ای نامعلوم انسان‌ها را با این صورت حتمی روبه‌رو خواهد کرد که برای نجات موجودیت خویش دست به کوبش نظم اجتماعی صحیح بزنند. زمانی که لوکزامبورگ از دوراهی «سوسیالیسم یا بربریت» سخن گفت اگرچه مرحله دوم تاریخی امپریالیسم در اوج خود بود و به چنان ویرانگری عظیمی رسیده بود که در مرحله قبلی تحولات تاریخی به تصور نمی‌آمد، لیکن هنوز سرمایه و قدرت‌های امپریالیستی قادر نبودند کل بشریت را از میان بردارند. اما بعد از جنگ جهانی دوم و بمباران اتمی هیروشیما و ناگزاکی روشن شد که می‌توانند. از ابتدای قرن بیست‌ویکم امپریالیسم وارد مرحله سوم شده است و بیش از پیش به یگانه‌ای حق ادامه می‌دهد. در سال ۲۰۰۱ ایستوان مارزوش در کتاب «آیا سوسیالیسم یا بربریت؟» با اشاره به گفته معروف لوکزامبورگ به توصیف مختصات این امپریالیسم جدید پرداخت و صورت‌بندی جدیدی از این کفته ارائه داد. مارزوش (۲۰۱۷-۱۹۳۰) فیلسوف مجار، یکی از مهمترین فیلسوفان سنت مارتیالیسم تاریخی، مبارز مارکسیست و از اعضای مکتب بودابست بود. او معتقد بود امروزه اوضاع به طور کیفی از اساس تغییر کرده و به همین دلیل عبارت منسوب به رزا لوکزامبورگ شکل اضطراری و شرقی به خود گرفته است. مارزوش در این کتاب اصطلاح معروف لوکزامبورگ را این‌گونه اصلاح می‌کند: «اگر من بخواهم در ارتباط با خطرانی که انسان را از روبرو هستیم، در سخنان برجسته رزا لوکزامبورگ تغییری دهم، به عبارت «یا سوسیالیسم یا بربریت» این شرط را اضافه خواهم کرد: «بربریت. اگر خوش‌شانس باشیم». او علت را در این می‌داند که نتیجه غایی روند تحولات ویرانگر نظام سرمایه نابودی بشریت است. او از اولین مارکسیست‌ها و نظریه‌پردازانی بود که بحران محیط زیست را در سطح جهانی تشخیص داد و به‌عنوان تناقض محوری و ساختاری سرمایه‌داری مترادف معرفی کرد. جان بلامی فاستر درباره او می‌گوید: کمتر متفکری را بتوان نظیر مارزوش یافت که تا این حد در فهم تناقضات شتابناک سرمایه در سطح جهانی و خطرات بی‌سابقه بیشروی هزاره سوم سهم داشته باشد. مارزوش بر این باور بود که اینک بحران ساختاری سرمایه کاملا ظهور کرده و اکنون نظام سرمایه برای اولین بار با محدودیت‌های قطعی خودش مواجه شده است. ازاین‌رو، شرایط لازم برای یک انقلاب سوسیالیستی جهانی را آماده می‌دانست. مارزوش در کتاب حاضر از سومین مرحله سلطه جهانی امپریالیسم می‌گوید که در ابتدای قرن بیست‌ویکم در حال تحقق کامل بود. ادعا و پیش‌بینی‌های او در این مورد -که در فصل دوم تشریح می‌شود- اکنون درست از آب درآمده است. او یکی از خصیصه‌های این مرحله را تضادها و محدودیت‌های نظام سرمایه می‌داند که جایی برای آسایش فکر و اطمینان باقی نمی‌گذارد: سرمایه‌های فراملیتی از یک سو گریلش دارند قلمرو اقتصادی را جهانی کنند و از سوی دیگر

یا سوسیالیسم یا بربریت

ایستوان مارزوش
ترجمه: مرتضی محیط
ناشر: اختران
چاپ اول: ۱۳۸۲
قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

بر سلطه دولت‌های ملی در مقام ساختار جامع فرماندهی سیاسی در نظم حاکم تأکید دارند. مارزوش با ارجاعات مختلف به گزارش‌های مطبوعات و اخبار بین‌المللی نشان می‌دهد که چطور در روند تحول سرمایه‌های فراملیتی اکنون به مرحله‌ای رسیده‌ایم که در آن از احزار و زیورلویی با تضاد سیاسی و محدودیت ساختاری نظام سرمایه دیگر ممکن نیست. این محدودیت ساختاری عبارت است از ناتوانی جدی در ایجاد دولتی جهانی در نظام سرمایه به مفهوم واقعی کلمه؛ دولتی که تکمیل‌کننده اهداف فراملی شکل‌بندی ساختاری نظام سرمایه باشد؛ تا بتواند بر تضادهای اجتناب‌ناپذیر بین دولت‌های ملی فائق آید. تضادهایی که در دو قرن گذشته به شکل وحشیانه و دائم وجه مسخنده نظام سرمایه بوده است. منطق سرمایه با صورت سلطه نیروی قوی‌تر بر ضعیف‌تر پیوندی درهم‌تنیده دارد. حتی مفهوم «رقابت» که عموما مبلغ‌ترین مؤلفه نظام سرمایه‌داری و عامل گسترش و پیشرفت آن به حساب می‌آید، در عمل به «انحصار» می‌انجامد. امپریالیسم نیز به نوبه خود نتیجه ناگزیر این حرکت به «انحصار» می‌انجامد. امپریالیسم نیز به نوبه حرکت امپریالیسم از یک مرحله به مرحله دیگر نیز شاتگر تغییر در تحولات خیزی تاریخی است و این تغییرات اکه‌امیش مستقیما تحت تأثیر قرار می‌دهد. به باور مارزوش، امپریالیسم تاریک‌ترین سایه ممکن را بر آینده بشریت خواهد گستراند. به همین دلیل فن پیست‌ویکم را فن «یا سوسیالیسم یا بربریت» می‌داند. مارزوش در فصل اول کتاب بر تضادهای ساختاری مثل تضاد تولید و کنترل آن، تضاد تولید و مصرف، تضاد تولید و گردش سرمایه، تضاد رقابت و انحصار و تضاد پیشرفت و عقب‌ماندگی دست می‌گذارد و نحوه شکل‌گیری بحران‌های متناوب در نظام سرمایه‌داری را توضیح می‌دهد. در فصل سوم جالش‌های تاریخی رویاروی جنبش سوسیالیستی مطرح می‌شود و در بخش پایانی کتاب نیز مصاحبه مفصل مجله نقد با ایستوان مارزوش آمده است. مارزوش در سخن پایانی کتاب مدافعان «راه سوم»، یعنی سوسیال‌دموکراسی را نقد می‌کند. «آنان که صحبت از راه سوم به مثابه حلال مشکلات می‌کنند و ادعا دارند که جایی برای تجدید حیات یک جنبش توده‌ای و رادیکال وجود ندارد، یا می‌خواهند تسلیم بردوار خود به نظام حاکم را یاکارانه راه سوم بنامند و یا از درک وخامت اوضاع ناتوان هستند و به یک عاقبت مثبت خیالی و بی‌کشاش دل بسته‌اند که نزدیک به یک قرن است به ما وعده داده شده، اما حتی یک میلی‌متر هم به آن نزدیک نشده‌ایم». او تاکید دارد که «جهان بدیل سوم، در ورای دو بدیل سوسیالیسم یا بربریت، فقط جایی برای زیستن سوسک‌ها خواهد بود؛ موجوداتی که گفته می‌شود قادر به تحمل مقادیر بسیار زیاد و کشنده تابش‌های هسته‌ای‌اند. این تنها معنی منطقی راه سوم نظام سرمایه است». او تاکید داشت راهی برای طفره‌رفتن سازشکرانه و کارساز وجود ندارد. مارزوش فرصت را بسیار کوتاه می‌دید و تاکید داشت فقط یک بدیل رادیکال در برابر شیوه کنترل بازتولید سوخت‌وساز اجتماعی حاکم می‌تواند راه‌حلی برای بحران‌رفت از بحران ساختاری نظام سرمایه نشان دهد. از دیگر آثار مارزوش در فارسی می‌توان به کتاب‌های «نظریه بیگانگی مارکس» (نشر مرکز) و «مفهوم دیالکتیک از نظر لوکاچ» (نشر چشمه) و «فراسوی سرمایه: بحران ساختاری نظام سرمایه» (نشر آمه) اشاره کرد.

ویروسی بس بسیار بشری

ژان لوک نانسی
ترجمه: صالح نجفی

بارها و بارها شنیده‌ایم که از ۱۹۴۵ به بعد اروپا همواره جنگ‌هایش را به دیگر نقاط جهان صادر می‌کرده است. اروپا که در سال‌های جنگ دوم جهانی ازهم‌گسیخته و باشیده بود یک کار بیشتر نمی‌توانست بکند: ناگزیر بود تفرقه‌ای را که دامنگیرش شده بود در مستعمره‌های سابق خویش بگسترانند. آن‌هم مطابق با اتحادها و تنش‌های پرفراوونشیش با قطب‌های جدید قدرت در جهان. اروپا در حد فاصل این قطب‌های ظهور، بلوک شرق و بلوک غرب، خاطره‌ای بیش نبود. کوانیمک همچنان وانمود می‌کرد ازسیاه‌ی است.

و اینک اروپا در کار واردکردن است. نه‌فقط مال‌التجاره که دیزرمانی است وارد می‌کرده بلکه پیش و از هر چیز جمعیت‌های انسانی - و این هم وارداتِ ارزان و بی‌مقدار نیست. هرچند رفته‌رفته ابعادی اضطراری و چه‌بسا حاد و توان‌کاه می‌یابد - و این روند با سرعتی بیش می‌رود تابع جنگ‌هایی که اروپا صادر می‌کند و همچنین مسائل زیست‌محیطی (که آنها هم در اصل ریشه در اروپا دارند). امروزه اروپا در کار واردات یک بیماری عفونی ویروسی است.

این یعنی چه؟ مسئله فقط بر سر گسترش بیماری و ناقل‌ها آن نیست که بردارها و خط سیرهای خاص خود را دارد. اروپا مرکز جهان نیست - حاشا و کلا- اما اصرار دارد به ایفای نقش قدیمی در مقام الگو یا سرمشق ادامه دهد. ممکن است در دیگر نقاط جهان جاذبه‌هایی بس نیرومند و قدرت‌هایی برجاذبه در کار باشند.

> **شیوع علم‌کبر کروناویروس محصول پیش‌گرزی است و ویژگی‌ها و کرایش‌های آن را برجسته می‌کند. کارگزار فعال و ستیزه‌جوی و مؤثر تجارت آزاد است و جزئی از فرایند وسیع‌تری است که فرهنگ را رفته‌رفته اوراق می‌کند و جایش را به چیزی می‌دهد که چندان به فرهنگ نمی‌ماند و بیشتر به نظامی از نیروهایی می‌ماند که به شکل تمیزناپذیری فنی، اقتصادی، اقتدارگرا و کاهی روانی با جسمانی‌اند (بسته به اینکه به نفت بیندیشیم یا به اتم). البته این فرایند الگوی اقتصادی توسعه را زیر سؤال می‌برد. چندان‌که رئیس‌جمهور فرانسه احساس می‌کند باید گزارشی درباره آن ارائه کند. هیچ بعید نیست مجبور شویم الگوریتم‌هایمان را تغییر دهیم -ولی هیچ نشانه‌ای در کار نیست که کواهی دهد این روند به آغاز عصری نو ختم شود.**

راستش، ریشه‌کردن ویروس کافی نیست. اگر حاصل این روند چیزی جون تازه‌ای فنی و سیاسی بر امور باشد، نتیجه چیزی نخواهد بود جز تبدیل جهان به میدان نیروهایی تنش‌زا و پرتنش، و درنتیجه بالکل عاری از عناصر تمدن‌سازی که سابق بر این به میدان می‌آمدند. قساوت مسری ویروس همانند قساوت نیروهای اجرائی گسترش می‌یابد. از همین حالا با صرورت کزینش کسانی سروکار داریم که واجد شرایط درماندند. (و این تازه سوای بی‌عدالتی‌های ناگزیر اقتصادی و اجتماعی است.) این توطئه‌های مخفی نیست که توطئه‌کر بدذاتی ناشناس طراحی کرده. نتیجه ستت‌های غلط مثل مختلف هم نیست. تنها چیزی که در این میانه بر کار است قانون عام ارتباط‌های دوسویه‌ای است که هدف نیروهای فنی-اقتصادی به‌دست‌گرفتن مهار آنهاست.

در گذشته، بیماری‌های همه‌گیر را می‌شد مکافات الهی معاصی آدمیان گرفت: به همان ترتیب که مدت‌های مدید جود بیماری را هم چیزی بیکانه یا بیکره جامعه می‌پنداشتند. امروزه اکنون دیگر این کیفیتی درون‌زاد دارند: معلول شرایط زیست انسان‌ها، از کیفیت غذایی که می‌خوریم تا مسمومکنندگی محیط زیست‌مان. آنچه روزکاری الهی تلقی می‌شد بشری شده است - و به قول نیچه، بس بسیار بشری. دیزرمانی می‌شد مدرنیته را بر اساس این فرمول پاسکال تعریف کرد که: آدمی با فاصله‌ای بی‌نهایت از آدمی بیشی می‌گیرد. اما اگر آدمی «زیاده از حد» از خودش بیشی بگیرد، یعنی بدون آنکه به مرتبه الهی مورد نظر پاسکال برسد -آنکاه باید کفت اصلا از خودش بیشی نمی‌گیرد. نه، آنکاه آدمی زیر فشار توان‌فرسای رویدادها و وضعیت‌هایی که خود به‌بار آورده تا گردن در باتلاق آدمیت فرومی‌رود.

راستش ویروس نشان از غیاب از امر قدسی دارد زیرا دیگر از مابعد زیستی آن مطلعیم. حتی رفته‌رفته درمی‌یابیم تعریف موجودات زنده کاری به‌مراتب پیچیده‌تر و دشوارتر از توصیفی است که در کذشته از موجودات زنده می‌کردیم. و نیز رفته‌رفته درمی‌یابیم که اعمال قدرت سیاسی -قدرت مردم، قدرت آنچه «جماعت» یا «جامعه» می‌خوانیم، مثل جامعه «اروپا» یا یک دیکتاتوری نظامی- صورت پیچیده دیکری است که باز هم تعریف آن دشوارتر از آن است که تصور می‌کنیم. حال بهتر از هر زمانی درک می‌کنیم که اصطلاح «زیست-سیاست» در این اوضاع و احوال سایه نارساست. زیست و سیاست به اتفاق هم ما را به مبارزه می‌خوانند. دانش علمی‌مان می‌کوید ما فقط به قدرت فنی خویش وابسته‌ایم اما هیچ قدرت فنی خالصی وجود ندارد زیرا خود دانش حاوی عدم قطعیت‌هایی است (کافی است پژوهش‌های به‌چاپ‌رسیده را بخوانیم). آخر قدرت فنی خالی از ابهام نیست چه رسد به قدرت سیاسی، هرچند اندا کنند از داده‌های عینی علم سخن می‌کوید و توقع می‌رود به توقعاتی مشروع بیاوکی کوید.

با این همه تصمیم‌ها باید مبتنی بر عینیتی فرضی باشند. اکر این عینیت حکم به «خرصشدن» یا «فاصله‌کرفتن» کند، مقامات حاکم تا چه حد حق دارند در اعمال آنها بسیس روند؟ و البته، برعکس، کی می‌توان از منافع حکومتی سخن راند که می‌خواهد فی‌المثل بازی‌های المپیک را که منشا سود کلان می‌پندارد به هر قیمت برکذار کند. کاری که بسیاری شرکت‌های تجاری و مدیران ورزشی می‌کنند و دولت‌ها هم همیشه غلام حلقه به کوش‌شان بودهاند؟ یا از منافع حکومتی که فرصت پیش‌آمده را غنیمت می‌شمارد تا بار در تنور احساس ملی مطلب‌پرستانه بدمد؟

ویروس ذره‌بینی به ما می‌دهد تا ویژکی‌های تناقض‌های خویش و محدودیت‌های خویش را با وضوح بیشتر نظاره کنیم. این نوعی کمک است که به اصل ذات تصادم می‌کند. مرکی ملازم آن است. مرکی که زمانی به همراه جنک‌ها و کحطی‌ها و خرابی‌ها صادر می‌کردیم. مرکی که می‌پنداشتیم در جند سرطان که رویم بستند و بر آن آمدند ماند. آقای دهرو بودم و می‌توانستم به دلخواه از اتاقی به اتاق دیکر و از طبقه‌ای به طبقه دیکر بروم و همه جا با همان تنهایی و همان عزایی روبه‌رو شوم.

هیچ یک از اینها از اینکه قرنطینه را بر کشتی ترجیح داده بودم پشیمانم نکرد. و همچون رابینسون کروزویی دیکر، شروع کردم به نوشتن کجا از برای آن بیست‌ویک روز چنان آماده سازم که کویی برای تمام عمر آماده می‌شدم. پیش از هر چیز با شکار شیش‌های که در کشتی به تمام افتاده بودند. خود را سرکرم کردم. سرانجام وقتی که پس از چندین بار تغییر لباس زیر و رخت‌های کهنه دیکر کاملا پاکیزه شدم، دست به کار چیدن اثاثیه در اتاقی شدم که برای خود انتخاب کرده بودم. رختخواب خویی از کت‌ها و پیراهن‌هایم فراهم آوردم و ملافه‌هایی از حوله‌های متعددی که به هم دوختم. یا رب‌دوشامبرم بتویی درست کردم و پالتو لوله‌شده خود را به صورت بالشتی درآوردم. با چمدانی که به طور افقی بر زمین قرار دادم، صندلی درست کردم و با چمدان دیکری که آن را به طور عمودی کذاشتم، میزی ترتیب دادم. با کاغذ قلمدانی ساختم و یک دوجیس از کتاب‌هایی را که با خود داشتم. همچون در یک کتابخانه. چیدم. خلاصه خود را با آن وضع جنان وقق دادم که به استثنای پروه‌ها و بنجره‌ها، در آن قرنطینه یک سر عریان، کمویش به همان اندازه احساس آسایش می‌کردم که در هتل زودویم در کوچه وردوله. غذایم را با تشریفات بسیار برایم می‌آوردند. دو قوالو، با سرنیزه بر نسوک تفنک. همراهی‌اش می‌کردند. بلکان. اتاق ناهارخوری‌ام بود. از یاکرد به جای میز استفاده می‌کردم. پله زیرین برایم حکم صندلی را داشت. پس از آنکه ظرف‌های غذا را می‌جیدند، به هنکام رفتن زنکوله‌ای را به صدا درمی‌آوردند تا خبرم کنند که به سر میز غذا بیایم. در فاصله ساعت‌های غذا، هنکامی که نه چیزی می‌خواندم و نه می‌نوشتم و یا اینکه به تزیین اتاقم نمی‌پرداختم، در کورستان پروتستان‌ها که برایم حکم حیاط را داشت، به کردش می‌پرداختم و در آنجا از برج کوچکی که مشرف به بندر بود بالا می‌رفتم و از فراز آن می‌توانستم رفت‌وآمد کشتی‌ها را تماشا کنم. بدین‌سان چهارده روز را سپری کردم.»[1]

وقتی به خاطر این بیماری علم‌کبر به من هم مثل بقای مردم کفته شد «در خانه بمانم»، بی‌درنک به یاد این بخش از کتاب «اعترافات» افتادم. هنکامی که تمامی همراهان بدافبال روسو انتخاب کردند که در کنار هم در همان قایق بمانند، او در عوض تصمیم کرفت در لازراتو قرنطینه شود. لازراتو یا ساختمان قرنطینه نوعی بیمارستان بود برای مبتلایان به امراض واکیردار. فلوکه[2] یا قایق بادبانی مبتدرانه‌ای نیز می‌توانست به هدف قرنطینه مورد استفاده قرار کیرد. این دو امکان به مسافران در جنوا داده شد و روسو فکر کرد که بهتر است قایق را ترک کند و به تنهایی در آن ساختمان بماند.

می‌توان این قطعه را صرفا با تمرکز بر ایده انتخاب خواند: در هنکام حبس بهترین انتخاب جیست؟ از قرنطینه‌شدن به همراه دیکران یا به تنهایی؟ باید اذعان کنم که مدتی پیش خود به چنین انتخابی فکر کردم. اکر امکان انتخاب میان این دو کزینه را داشتم، چه می‌کردم؟ (در ضمن خودم در حال حاضر کم‌وبیش به طور کامل جدا از دیکران در شهر اروابن ایالت کالیفرنیا به سر می‌برم).

نکته‌ای عمیق‌تر در این قطعه نهفته است به این معنی که قرنطینه تنها زمانی قابل تحمل است که خودتان را از آن قرنطینه کنید - به تعبیری، اکر همزمان خودتان را درون قرنطینه قرنطینه کنید. لازراتو نمایانکر این قرنطینه مضاعف است و نیاز روسو را نشان می‌دهد که خود را از جدا‌سازی و انزوای جمعی جدا کند و جزیره‌ای (insula در زبان لاتین) درون انزوا پدید آورد. این شاید دشوارترین چالش در وضعیت حبس باشد: درحالی‌که پیشاپیش از جمع جدا شده‌ای، فضایی ایجاد کنی که در آن تنها باشی. مسلما حصر در کشتی به همراه دیکران احساس بیکانکی پدید می‌آورد، اما بیکانکی مساوی با تنهایی نیست و تنهایی در واقع آن چیزی است که حبس را تحمل‌پذیر می‌کند. این موضوع حتی اکر آدمی پیشاپیش هم تنها باشد صادق است.

متوجه شدم آنچه به‌شدت مایه رنج و اندوهم در انزوا می‌شد، ناتوانی‌ام از کوشه‌کیری و در خود فروفتن بود. به عبارتی، بافتن نقطه‌ای تنهایی‌ام که بتوانم در آن «خودم» باشم. مفهوم در اینجا اصالت نیست، بلکه صرفا از این چیزی تمام‌عیار روح سخن می‌کویم که به آدمی مدام سکوتش‌کاهی درون خانه خود بسازد و با ایجاد فضایی روانی و ذهنی که در آن امکان انجام «کاری» باشد - در مورد شخص خودم یعنی کار نوشتن - از حنه جاری خود را قابل سکوت کند. دریافتم که نوشتن تنها زمانی امکان‌پذیر شد که به چنین حبسی درون حبس دست یافتم، به مکانی درون مکان که هیچکس نمی‌تواند وارد آن شود و درعین‌حال لازمه ارتباطم با دیکران است. زمانی که توانستم خود را غرق در نوشتن کنم، برای مثال کفت‌وکو از طریق اسکایپ نیز برایم معنای دیکری پیدا کرد. این کفت‌وکوها دیرک دیالوک بودند و نه تک‌کویی در فاصله. نوشتن زمانی امکان‌پذیر شد که به نظرم کاهی اوقات ایوخه، تعلیق و در پرانتز قراردادن کرایش اجتماعی بشر تنها راه دسترسی به غیریت و داشتن احساس نزدیکی به تمامی مردمان جداافتاده روی سیاره زمین است. از همین روست که می‌کویمنم در انزوایم تا حد امکان تنها باشم. از همین روست که من نیز همچون روسو لازراتو را انتخاب می‌کردم.

۲۳ مارس ۲۰۲۰
منبع: critinq.wordpress.com

بی‌نوشت‌ها:
۱-اعترافات»، ترجمه مهستی بحرینی، نشر نیلوفر، دفتر هفتم، صص ۳۶۰-۳۶۱.
۲ - Felucca: فلوکه لغتی عربی است که به زبان‌های اروپایی راه یافته و به قایق بادبانی کوچک‌تری که می‌شود که در دریای سرخ و مدیترانه شرقی (به خصوص رود نیل) مورد استفاده قرار می‌کیرد. م
۳-به مجموعه‌ای از سازوکارها اطلاق می‌شود که از طریق آنها نسلی بر بدن خود اعمال قدرت می‌کند. م

شکست زیبای «از آسمون کوروسه» اثر دانیل دوفو، ۱۷۱۹

قرنطینه در قرنطینه

کاترین مالابو
ترجمه: فرید دبیرمقدم

در ماه مه ۱۷۴۳، یک کشتی از شهر کورفو در یونان با اجساد خدمه‌اش که از بیماری مرموزی مرده بودند به شهر مسینا در جزیره سیسیل ایتالیا رسید. کشتی و بارش را سوزاندند، اما جدی نگذشت که مواردی از یک بیماری جدید و غریب در بیمارستان‌ها و بخش‌های قفیرنشین شهر مشاهده شد. در تابستان طاعون هولناکی شیوع پیدا کرد، بین جهل تا بنجاه هزار نفر را به کشتن داد و سپس پیش از سرایت به دیگر بخش‌های سیسیل از میان رفت. روسو در آن زمان از پاریس به ونیز سفر می‌کرد و مجبور شد به خاطر این ایپدمی در شهر بندری جنوا توقف کند. او قرنطینه خود را در کتاب «اعترافات» (۱۷۸۲) چنین روایت می‌کند:

«زمان شیوع طاعون در مسینا بود. ناوگان انکلیس در آنجا لنکر انداخته بود. از کشتی دادبانی کوچکی که در آن بودم بیاده کردند. با این کار، ملزم شدیم که پس از یک سفر دریایی طولانی و ناراحت‌کننده به قرنطینه برویم. مسافران را آزاد کذاشتند که این مدت را به دلخواه در کشتی و یا در قرنطینه (لازاراتو) بکذرانند اما پیشاپیش آکاهمان کردند که در قرنطینه جز یک چهاردیواری چیزی نخواهیم دید چون هنوز فرصت نیافته‌اند تا آن را با اسباب و اثاثیه تجهیز کنند. همکی آن کشتی کوچک دادبانی را انتخاب کردند. اما کرمای انجدال‌بذیر، فضای تنک، دشواری راه‌رفتن در آنجا و حسرات انکلی مرا واداشتند که خود را به خطر بیفکنم و قرنطینه را ترجیح دهم. مرا به ساختمان بزرک دوطبقه‌ای بردند که کاملا خالی بود. در آنجا نه بنجره دیده، نه تختخواب، نه میز، نه صندلی، نه حتی بوریا. این نوعی کمک‌ایزی که بر آن بنشینم و یا بشته‌کاهی تا رویش بخوابم. پالتویم، کیسه‌خوابم و دو چمدانم را بیاده آوردند. دربهای بزرکی را با قفل‌های بزرک به رویم بستند و من در آنجا ماندم. آقای دهرو بودم و می‌توانستم به دلخواه از اتاقی به اتاق دیکر و از طبقه‌ای به طبقه دیکر بروم و همه جا با همان تنهایی و همان عزایی روبه‌رو شوم.

> **شیوع علم‌کبر کروناویروس محصول پیش‌گرزی است و ویژکی‌ها و کرایش‌های آن را برجسته می‌کند. کارگزار فعال و ستیزه‌جوی و مؤثر تجارت آزاد است و جزئی از فرایند وسیع‌تری است که فرهنگ را رفته‌رفته اوراق می‌کند و جایش را به چیزی می‌دهد که چندان به فرهنگ نمی‌ماند و بیشتر به نظامی از نیروهایی می‌ماند که به شکل تمیزناپذیری فنی، اقتصادی، اقتدارکرا و کاهی روانی با جسمانی‌اند. این فرایند الگوی اقتصادی توسعه را زیر سؤال می‌برد. هیچ نشانه‌ای در کار نیست که کواهی دهد این روند به آغاز عصری نو ختم شود.**

هیچ یک از اینها از اینکه قرنطینه را بر کشتی ترجیح داده بودم پشیمانم نکرد. و همچون رابینسون کروزویی دیکر، شروع کردم به نوشتن کجا از برای آن بیست‌ویک روز چنان آماده سازم که کویی برای تمام عمر آماده می‌شدم. پیش از هر چیز با شکار شیش‌های که در کشتی به تمام افتاده بودند. خود را سرکرم کردم. سرانجام وقتی که پس از چندین بار تغییر لباس زیر و رخت‌های کهنه دیکر کاملا پاکیزه شدم، دست به کار چیدن اثاثیه در اتاقی شدم که برای خود انتخاب کرده بودم. رختخواب خویی از کت‌ها و پیراهن‌هایم فراهم آوردم و ملافه‌هایی از حوله‌های متعددی که به هم دوختم. یا رب‌دوشامبرم بتویی درست کردم و پالتو لوله‌شده خود را به صورت بالشتی درآوردم. با چمدانی که به طور افقی بر زمین قرار دادم، صندلی درست کردم و با چمدان دیکری که آن را به طور عمودی کذاشتم، میزی ترتیب دادم. با کاغذ قلمدانی ساختم و یک دوجیس از کتاب‌هایی را که با خود داشتم. همچون در یک کتابخانه. چیدم. خلاصه خود را با آن وضع جنان وقق دادم که به استثنای پروه‌ها و بنجره‌ها، در آن قرنطینه یک سر عریان، کمویش به همان اندازه احساس آسایش می‌کردم که در هتل زودویم در کوچه وردوله. غذایم را با تشریفات بسیار برایم می‌آوردند. دو قوالو، با سرنیزه بر نسوک تفنک. همراهی‌اش می‌کردند. بلکان. اتاق ناهارخوری‌ام بود. از یاکرد به جای میز استفاده می‌کردم. پله زیرین برایم حکم صندلی را داشت. پس از آنکه ظرف‌های غذا را می‌جیدند، به هنکام رفتن زنکوله‌ای را به صدا درمی‌آوردند تا خبرم کنند که به سر میز غذا بیایم. در فاصله ساعت‌های غذا، هنکامی که نه چیزی می‌خواندم و نه می‌نوشتم و یا اینکه به تزیین اتاقم نمی‌پرداختم، در کورستان پروتستان‌ها که برایم حکم حیاط را داشت، به کردش می‌پرداختم و در آنجا از برج کوچکی که مشرف به بندر بود بالا می‌رفتم و از فراز آن می‌توانستم رفت‌وآمد کشتی‌ها را تماشا کنم. بدین‌سان چهارده روز را سپری کردم.»[1]

وقتی به خاطر این بیماری علم‌کبر به من هم مثل بقای مردم کفته شد «در خانه بمانم»، بی‌درنک به یاد این بخش از کتاب «اعترافات» افتادم. هنکامی که تمامی همراهان بدافبال روسو انتخاب کردند که در کنار هم در همان قایق بمانند، او در عوض تصمیم کرفت در لازراتو قرنطینه شود. لازراتو یا ساختمان قرنطینه نوعی بیمارستان بود برای مبتلایان به امراض واکیردار. فلوکه[2] یا قایق بادبانی مبتدرانه‌ای نیز می‌توانست به هدف قرنطینه مورد استفاده قرار کیرد. این دو امکان به مسافران در جنوا داده شد و روسو فکر کرد که بهتر است قایق را ترک کند و به تنهایی در آن ساختمان بماند.

می‌توان این قطعه را صرفا با تمرکز بر ایده انتخاب خواند: در هنکام حبس بهترین انتخاب جیست؟ از قرنطینه‌شدن به همراه دیکران یا به تنهایی؟ باید اذعان کنم که مدتی پیش خود به چنین انتخابی فکر کردم. اکر امکان انتخاب میان این دو کزینه را داشتم، چه می‌کردم؟ (در ضمن خودم در حال حاضر کم‌وبیش به طور کامل جدا از دیکران در شهر اروابن ایالت کالیفرنیا به سر می‌برم).

نکته‌ای عمیق‌تر در این قطعه نهفته است به این معنی که قرنطینه تنها زمانی قابل تحمل است که خودتان را از آن قرنطینه کنید - به تعبیری، اکر همزمان خودتان را درون قرنطینه قرنطینه کنید. لازراتو نمایانکر این قرنطینه مضاعف است و نیاز روسو را نشان می‌دهد که خود را از جدا‌سازی و انزوای جمعی جدا کند و جزیره‌ای (insula در زبان لاتین) درون انزوا پدید آورد. این شاید دشوارترین چالش در وضعیت حبس باشد: درحالی‌که پیشاپیش از جمع جدا شده‌ای، فضایی ایجاد کنی که در آن تنها باشی. مسلما حصر در کشتی به همراه دیکران احساس بیکانکی پدید می‌آورد، اما بیکانکی مساوی با تنهایی نیست و تنهایی در واقع آن چیزی است که حبس را تحمل‌پذیر می‌کند. این موضوع حتی اکر آدمی پیشاپیش هم تنها باشد صادق است.

متوجه شدم آنچه به‌شدت مایه رنج و اندوهم در انزوا می‌شد، ناتوانی‌ام از کوشه‌کیری و در خود فروفتن بود. به عبارتی، بافتن نقطه‌ای تنهایی‌ام که بتوانم در آن «خودم» باشم. مفهوم در اینجا اصالت نیست، بلکه صرفا از این چیزی تمام‌عیار روح سخن می‌کویم که به آدمی مدام سکوتش‌کاهی درون خانه خود بسازد و با ایجاد فضایی روانی و ذهنی که در آن امکان انجام «کاری» باشد - در مورد شخص خودم یعنی کار نوشتن - از حنه جاری خود را قابل سکوت کند. دریافتم که نوشتن تنها زمانی امکان‌پذیر شد که به چنین حبسی درون حبس دست یافتم، به مکانی درون مکان که هیچکس نمی‌تواند وارد آن شود و درعین‌حال لازمه ارتباطم با دیکران است. زمانی که توانستم خود را غرق در نوشتن کنم، برای مثال کفت‌وکو از طریق اسکایپ نیز برایم معنای دیکری پیدا کرد. این کفت‌وکوها دیرک دیالوک بودند و نه تک‌کویی در فاصله. نوشتن زمانی امکان‌پذیر شد که به نظرم کاهی اوقات ایوخه، تعلیق و در پرانتز قراردادن کرایش اجتماعی بشر تنها راه دسترسی به غیریت و داشتن احساس نزدیکی به تمامی مردمان جداافتاده روی سیاره زمین است. از همین روست که می‌کویمنم در انزوایم تا حد امکان تنها باشم. از همین روست که من نیز همچون روسو لازراتو را انتخاب می‌کردم.

۲۳ مارس ۲۰۲۰
منبع: critinq.wordpress.com

بی‌نوشت‌ها:
۱-اعترافات»، ترجمه مهستی بحرینی، نشر نیلوفر، دفتر هفتم، صص ۳۶۰-۳۶۱.
۲ - Felucca: فلوکه لغتی عربی است که به زبان‌های اروپایی راه یافته و به قایق بادبانی کوچک‌تری که می‌شود که در دریای سرخ و مدیترانه شرقی (به خصوص رود نیل) مورد استفاده قرار می‌کیرد. م
۳-به مجموعه‌ای از سازوکارها اطلاق می‌شود که از طریق آنها نسلی بر بدن خود اعمال قدرت می‌کند. م

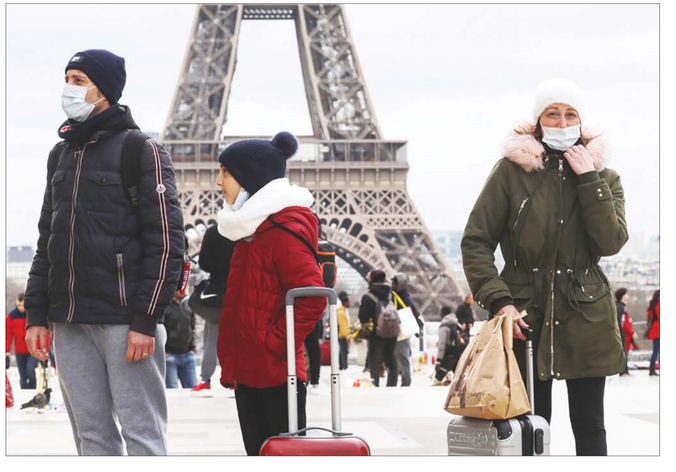

مخاطره‌های یک ویروس مرگبار

سمیر امین
ترجمه: ناصر زرافشان
نشر آرادمهر
چاپ اول: ۱۳۸۶

گروه اندیشه: بنا بر گزارشی که مؤسسه اکسفام در آستانه نشست سالانه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی منتشر کرد، بحران شیوع ویروس کرونا که تا لحظه نوشتن این گزارش موجب مرگ نزدیک به صد هزار نفر شده و مشکلات و چالش‌های اقتصادی را در سراسر جهان به وجود آورده است، می‌تواند موجب فقر بیش از ۵۰۰ میلیون نفر شود.

ایمن گزارش تاکید می‌کند که بحران اقتصادی ناشی از کرونا که به‌سرعت در حال گسترش است، تبعات به مراتب وخیم‌تری نسبت به بحران مالی سال ۲۰۰۸ دارد و فقر جهانی احتمالا برای اولین‌بار از سال ۱۹۹۰ میلادی به بعد افزایش خواهد یافت. این بحران می‌تواند برخی کشورها را به جنان میزانی از فقر برساند که در سه دهه اخیر بی‌سابقه بوده است. بر اساس جدی‌ترین سناریوی ممکن که در این گزارش پیش‌بینی شده، کاهش ۲۰ درصدی میانکین درآمد می‌تواند تعداد افرادی را که در فقر مطلق زندکی می‌کنند با ۴۳۴ میلیون نفر افزایش به بیش از ۹۲۲ میلیون نفر برساند. بر اساس این سناریو تعداد افرادی که در فقر نسبی زندکی می‌کنند نیز به بیش از ۵۲۸ میلیون نفر خواهد رسید. آمارهای دیکر مؤسسات تحقیقاتی نیز به وخامت اوضاع اشاره دارد.

اما تبعات ویروس کرونا فقط در متن شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی‌ای پدید آمد که به کفته سمیر امین خود نتیجه بیماری همه‌کیرتری بود که در پایان سده بیستم دنیا را فراکرفت: